

جزر و مد سیاست و اقتصاد

درامپراطوری صفویه*

حضار محترم جناب آقای استاندار ، استادان دانشگاه ، حضار گرامی قبل از آنکه به بیان اصل مطلب بپردازم ، باید از آقای کولین استراندر مدیرعامل محترم انجمن ایران و امریکا در اصفهان و آقای نصرالله سروش عضو فاضل و بصیر انجمن تشکر کنم که موجبات تشکیل چنین جلساتی را فراهم فرموده اند .

انجمن ایران و امریکا در اصفهان ، در واقع ، بحث درباره یکی از درخشانترین دورانهای تاریخی ایران را مورد توجه قرار داده و از این راه خدمتی بزرگ به تاریخ ایران و احیاء افتخارات اصفهان کرده است ، زیرا دوران صفوی دورانی است که شهر اصفهان با همه شکوه و جلالش و مردم کاردان و با هنر و با فضیلتش در عظمت آن سهم عظیم داشته اند .

قسمتی که به عهده بنده گذارده شده ، بحث در باب « اقتصادیات امپراطوری » است . نخست باید بگویم که احاله این وظیفه به عهده بنده ، صرفاً بر اساس حسن ظن اولیای انجمن ایران و امریکا بوده است ، و گر نه بنده خوب میدانم که بسیار اشخاص فاضل دانشمند چه در اصفهان و چه در تهران هستند که درین مورد اطلاعات و مطالعاتشان عمیقتر و بیشتر از چون منی است ، خصوصاً در اصفهان که مرکز مطالعه در باب صفویه است و دانشمندان بزرگ و محققان و استادان دانشگاه پای تخت صفوی که عمری درین راه قلم و قدم زده اند و اهل البیت هستند البته از بنده سزاوارتر برای اظهار نظر درین باره بوده اند .

منتهی مطلبی که بنده گمان میکنم ، مدیرعامل محترم انجمن ایران و امریکا بدان توجه داشته است آن بود که با یک تیر دو نشان زده : هم کتابی در باب عصر درخشان صفوی تألیف کرده که مقارن با جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران انتشار می یابد و در نوع خود کم نظیر است ، هم حق خود را تا حدودی نسبت به اصفهان و مردم آن بجای آورده ، هم گروهی از اهل تحقیق و مطالعه را - که بعضی در اصفهان و برخی در تهران هستند ولی در واقع جنود مجنده اند و جانهای آنها متحداست - با یکدیگر آشنا کرده و وسیله مرادده و مرابطه این طبقه بوده باشد .

اما بنده که قرعه اقتصادیات امپراطوری بنام اصابت کرده باید قبلاً بگویم که مطمئناً ، آنطور که درخور است ، از عهده بر نخواهم آمد زیرا : من اهل اقتصاد نیستم و بیان اقتصادیات شعر نیست که بهم توان یافت و بنا بر این آنچه میگویم مطالبی است مربوط به تاریخ سیاسی و اجتماعی زمان صفویه تا آنجا که با اقتصاد همراه و هم تراز و هم گوش پیش میرود و بنا بر این بهتر است که عنوان آنرا « هم عنانی اقتصادیات با سیاست امپراطوری » گذاشت .

قبل از هر چیز باید بگویم که دو استاد بزرگ ، درین باب تا حدودی حق مطلب را ادا کرده اند : یکی استاد نصرالله فلسفی که کتب چهارگانه « زندگانی شاه عباس اول » او بهترین

* قسمتهائی از متن سخنرانی است که در انجمن ایران و امریکا ، در اصفهان ایراد شده است .

نمونه و سرمشق تحقیقات به سبک امروزی است و دیگر « تعلیقات مرحوم مینورسکی » بر تذکره الملوک ، که خود اطلاعات وسیعی در باب اقتصادیات این زمان میدهد . علاوه بر این بسیاری از سفرنامه‌ها و تواریخ آن عهد و مقالات و کتبی که در این باب نوشته شده است ، مأخذ کار من بوده که بموقع بدان اشاره میشود .

در مورد وضع اقتصادی دوره صفویه از زمان شاه اسمعیل اول (۹۱۳) تا سقوط اصفهان (۱۱۳۴) که قریب ۲۲۵ سال میشود ، من ، سه مرحله خاص در نظر گرفته‌ام :

- ۱- نخست دوران پایه گذاری که دوران قوام حکومت و وضع اجتماعی و تعادل سیاسی است .
- ۲- دوران شکفتگی اقتصادی و برنامه ریزی .
- ۳- دوران کمال اقتصادی و افزایش درآمد و بالارفتن سطح درآمد عمومی و تجمل

I- دوران پایه گذاری

واضح ترین مسائل در هر دوره از دورانهای تاریخی ایران اینست که اوضاع اقتصادی در روزهای اولیه تشکیل حکومت جدید همیشه آشفته و ناپایدار بوده است . اگر ما بخواهیم از زمان شاه اسمعیل و قبل از آن در باب اقتصادیات بحث کنیم ، چیزی نداریم جز اینکه بگوئیم عدم امنیت و ثبات سیاسی و آشفتگی راهها و قتل و غارتها جز این چیزی بار نخواهد آورد که سرمایه‌ها در زیر زمینها مدفون شود و تجارت از رونق بیفتد و کشاورزی نکت پذیرد و پربیشانی مردم از حد بگذرد و همه این عوامل خود یکی از علل روی کار آمدن مردی دلیر و بی باک شود که بتواند مرکزیتی در کارها ایجاد کند و ثبات و امنیت بیافریند و آب رفته را به جوی باز آرد . یک نظر اجمالی به اوضاع زمان بعد از سلطان یعقوب بایندری ، این حقیقت را مسلم میدارد : در ظرف چند سال معدود ، حکومت پسرش بایسنقر ، حوادث مکرر ، همه ولایات ایران را آشفته داشته بود ؛ امراء بایندری مسیح میرزا پسر حسن بیگ را بحکومت برداشتند و در همین احوال قتل میرزا مسیح و قاضی عیسی ، و حبس شیخ نجم الدین مسعود ، ادعای امرای پرناک ، طغیان سلیمان بیگ والی دیاربکر ، قتل صوفی خلیل ، ادعاهای رستم بیگ پسر مقصد بیگ ، خودسری ایبه سلطان و قتل بایسنقر ، جلوس احمد پادشاه در آذربایجان و حکومت شش ماهه اش ، خروج میرزا محمد والوند و کشته شدن ایبه سلطان و کروفیر علی بیگ ، نمونه های کوچکی از این آشفتگی است که باید تفصیل آن را در کتب تاریخ دید .^۱

برق تبریزین شاه اسمعیل درین زنده بادها و مرده بادها درخشید تا توانست یک ثبات و آرامش دامنه دار بوجود آورد .

بهمین مناسبت شایسته تر آنست که ابتدا از کیفیت پیدایش این ثبات - که در واقع دوران پایه گذاری ثبات اقتصادی است - مختصراً گفتگوئی بشود . زیرا باید پذیرفت که اصولاً هیچ تحول سیاسی و تاریخی نیست که یکی از عوامل انشاء آن ، عواملی اقتصادی نباشد و هیچ پدیده تاریخی و سیاسی هم نیست که منشأ یک تحول اقتصادی نشود ، به عبارت دیگر اقتصاد و سیاست و بالنتیجه تاریخ هیچگاه از هم منفک نبوده اند و اگر در تواریخ ایران گاهی به عامل اقتصاد کمتر اشاره شده من باب مسأله مورخان است که تدوین وقایع را صرفاً بر محور رفتار شخصیت های تاریخی مقصور ساخته اند .

آشفته‌گی اوضاع ایران در اواخر عهد آق قویونلو و پیدا شدن حکام محلی و عدم مرکزیت و بالنتیجه گرفتاریهای مردم چنانکه گفتیم، طبعاً ایجاب میکرد که لوائی با مراننامه‌ای درخشان برپا شود و همه اهل ایران بر گرد آن حلقه زنند. در واقع موقعیت خانوادگی و زمینه‌سازی اجداد شاه اسمعیل موجب شد که مردم ایران بدنبال یک جوان کم‌سال ۱۴ ساله - یعنی شاه اسمعیل دلیرا - براه افتند.

خشونت مقدس نکته‌ای که باید در اینجا به آن اشاره شود اینست که پیدایش سلسله‌های بزرگ و مقتدر ایران، همیشه مرهون مردی قوی و نیرومند و بی‌محابا و خونریز بوده است که معمولاً از دل **گوهستان** برخاسته و بهیچ چیز ابقاء نکرده و همچون جاده کوبهای سنگین، بی‌دریغ، هر سنگ و خار و خاشاکی را در زیر نیروی خود درهم کوفته و راه را برای آیندگان صاف و هموار ساخته است، اگرچنانچه اینان اولیاً وقت داشته‌اند دوره‌سازندگی و تقویت بنیه اقتصادی ملت را شروع کرده و سلسله خود را سر بلند ساخته‌اند، و گرنه به اضمحلال گرائیده‌اند.

از نمونه اوله میتوان **اردشیر بابکان** و همین شاه **اسمعیل صفوی** و **آقا محمدخان قاجار** را نام برد و از نمونه دوم: یعقوب لیث، سلطان محمود غزنوی و نادرشاه افشار و امثال او هستند.

اینهمه آثار بدیع تاریخی، این کاشیهای فیروزه‌ای که بر پیشانی شهر اصفهان و سایر نقاط ایران می‌درخشد، گویای یک رفاه بی‌نظیر اقتصادی است که مردم از قید تأمین وسایل اولیه رها شده به تزیینات و مسائل درجه بالاتر پرداخته‌اند، و در عین حال حکایت از یک شدت و خشونت دولتی میکند که با شمشیر توانسته است مسیر کاروانهای باج و خراج را با این شهر بر گرداند بسا دود و آتش در بدایت کار بکار رفته تا این سنگهای لاجوردی شفاف برای دیدار مردمان قرن‌های آینده پخته شده است.

رفتاری که شاه اسمعیل با مخالفان داشت و اقداماتی که برای تسلیم کردن شهرهای ایران انجام داده است، بسیار سریع و تند و خشونت‌آمیز بود که پیش از او و بعد از دیگران نیز ناچار چنین کرده‌اند.

اردشیر بابکان، از مرصدها سر از سران بزرگان را برید و به فارس فرستاد تا در معبد ناهید اصطخر بیاویزند ۲ و این کار حتی با اصول موازین شرعی خود او نیز - که حفظ پاکی معبد باشد - مغایر بوده است، و هم او دستور داد تا پوست اردوان پنجم را که مغلوب و مقتول شده بود در اردشیر خوره به معرض نمایش بگذارند ۳.

یعقوب لیث وقتی با رتبیل جنگید، مردم کابل را به قتل و غارت کشید و بدستور او سرهای کشتگان را جدا کردند و آن سرها را با کشتی بر روی آب هیرمند به سیستان فرستاد و دوست و چند کشتی بار بود که همه بار آن‌ها سر کشتگان دشمن بود ۴.

باید اذعان کرد که تأمین انتظام و انضباط مملکتی که از سیحون تا فرات و از دریای سیاه

۱ - شاه اسمعیل اول مردی دلیر بود، او در ۱۲ سالگی بدست خود، خرسی را در غاری کشت و همچون سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه با اسب از رود ارس گذشت. ۲ - طبری، ترجمه بلنمی ص ۸۸۳ ۳ - ایران از آغاز تا اسلام ص ۲۷۰ ۴ - یعقوب لیث، ص ۱۱۲

تا گنگ و سمت داشته است ، جز با چنین سخت گیری‌هایی ممکن نبود و اینجاست که برخلاف اصول اخلاقی و انسانیّت ، آدم گاهی مجبور میشود عملیات آقا محمدخان قاجار را در خارج ساختن ۷۵ من (تقریباً ۲۲ کیلو چشم) از مردم کرمان ، و فجایع او را در خراسان و گرگان و تفلیس توجیه کند .

شاه اسماعیل برای اینکه بتواند با هفت هزار سرباز قزلباش باسی هزارتن از تراکمه نبرد کند، چاره‌ای نداشت جز اینکه هر جا برسد دست به شدت عمل گشاید ، اینست که در بدایت حال او با کمال سادگی میخوانیم که ضمن جنگ با **سلطان مراد** پسر سلطان یعقوب ترکمان ۸ هزارتن را يك جا نابود میکند (۹۰۸) و چون با **حسین کیا** حاکم فیروز کوه (۹۰۹) بجنگ پرداخت و آنان پُرقلعهٔ حبله رود متحصن شدند ، آب برایشان بست تا تسلیم گشتند و «براحدی بقاء نکردند و حسب الامر تمام اهل قلعه به وادی عدم روی نهادند و در آتش قهر قهرمان دهر ماده و نرو خشک و تر و نادان و دانا و پیرو برنا بسوختند» ۱

از کارهای عجیب شاه اسمعیل ، سوختن دشمنان است ، کاری که ساختن کله منارا در مرو و نبش قبور ملوک دیار شیروان و باکو ، و سوختن استخوانهای آنان را در آتش انتقام ۴ ، به عهدهٔ فراموشی می سپارد : حسین کیا را چند ماه در قفس آهنین « بوم آسا نگاهداشت تا بعلت اعراض نفسانی و دیگر اسباب با مرغ ، روحش قفس قالب راشکسته به عالم آخرت پیوست» ۵ شاه اسمعیل با همین قفس محبوسش به یزد رفت و «محمد کره» را که طغیان کرده بود محاصره کرد . « محمد کره بر برجی که نقاره خانه گفته می شد پناه برد ، فرمان لازم الاتباع شرف نفاذ یافت که در پایان برجی که مقرر کرده بود همیشه بسیار جمع سازند و آنرا برزبرهم چیده آتش انتقام برافروزند ... شعلهٔ آن نیران سر بر کره اثیر کشید و کره از تاب حرارت در اضطراب افتاده به روزنه‌ای منزل گزیده ، و غازیان عظام نردبان بردیوار نهاده و او را با دوسه مفلوکی دیگر که آنجا بودند پایین آوردند ... شاه دین پناه فرمود تا کره را مانند حسین کیا در قفس آهنین به بدترین حالی محبوس ساختند . . . تا وقتی که شاه عالم پناه از یورش طبس معاودت فرمود» ۶

در همین وقت ، عبدی بیک که به تسخیر ابرقوه رفته و جمعی از یاران محمد کره را دستگیر کرده و همراه آورده بود در اصفهان به شاه رسید ، « در روزی که نایره غضب شاهی اشتعال یافته بود ، در میدان بلدهٔ اصفهان ، هیمةٔ فراوان جمع گردانیدند و آتش در آن زده ، محمد کره را با جمعی از نوکرانش با جسد حسین کیا و جمعی دیگر از سالکان طریق عصیان ، در دنیا به عقاب الیم و عذاب نار جحیم رسانیدند . . . و احراق جسد حسین کیا و محمد کره و متابعتش در حضور ایلیچی ایلدروم بایزید به وقوع انجامید» ۷ و خاکسترش را بیاد دادند ۸ . در واقع آدم مشکل است بتواند تصور کند که این کورهٔ آدم سوزی توسط مردی که خود را سیدی حبیب نسیب نبیل و از صوفیان میدانست راه افتاده نه توسط هیتلر و در بازداشتگاه آشویتز !! جالب اینست که مؤلف لب التواریخ که این وقایع را دقیقاً نوشته گوید : « مؤلف این مختصر ،

- ۱ - روضة الصفا ج ۸ ص ۱۶
- ۲ - حبیب السیر ج ۴ ص ۵۱۳
- ۳ - ایضاً ص ۴۶۲
- ۴ - روضة الصفا گوید « در قفس او را معذب بداشتند تا آنکه او خود را بکشت . (ج ۸ ص ۱۶)
- ۵ - حبیب السیر ج ۴ ص ۴۸۰ ، یورش طبس بعد از شعبان ۹۱۰ هـ صورت گرفته است .
- ۶ - حبیب السیر ج ۴ ص ۴۷۸ و ۴۸۰ و ۴۸۱
- ۷ - روضة الصفا ج ۸ ص ۱۷

درین سفر در رکاب ظفر اتساب بود و مشاهده این وقایع می نمود .۱. مسافرت طیس شاه هم خیلی ساده نبود ، «قریب يك هفته در آنجا توقف فرمودند و هفت هزار کس در آن حدود به قتل آمده بود ، و آوازه ایشان در تمام خراسان شایع گشت ، ۲ و داستان باده خوردن او در سر دشمن بسیار معروف است و فرستادن قطعات بدن **شيبك خان** بصورت بخشنامه ، در حکم اعلامیه «حکم میکنم» او محسوب میشود .

این جمله اخیر لب التواریخ حاکی از معنای مهمی است ، شایع شدن آوازه قزلباش در خراسان و کرمان و سیستان و فارس و آذربایجان و حتی روم ، موجب میشد که مملکتی با این وسعت از ترس قهرشاه اسمعیل کمی روی آرامش ببیند ، دیگر حاکمی روی خود سری نداشته باشد ، خرمن کسی را نبرد ، مال خلق را مصادره نکند و به فکر ظفیان نیفتد ، این چنین کوششها و سخت گیریهایی بود که پایه يك امنیت و آرامش عمومی را در مملکت فراهم میکرد ، در واقع باید گفت که همیشه پایه امنیت ایران در طول تاریخ ، بر روی میخهایی استوار شده است که آن میخها را حکام قهار و مستبد بر گوش طاغیان و یاغیان ولایات کوفته اند !

این خشونتها و سخت گیریها لازم بود ، هر چند با نابودی بسیاری از شهرها و خانوادهها همراه میشد ، چاره نبود ، زیرا « بهترین رویدادهای تاریخ همان شرکتمرو خیر بیشتر » است . آنگاه که گفته اند «تاریخ تقریباً بی رحم ترین ارباب انواع است که نه تنها در وقت جنگ ، بلکه در ایام شگفتگیهای اقتصادی نیز آرام و بی آشوب ، عراده فیروزی خود را بر روی توده های اجساد میراند ، و یا به قول برکهاردت Burckhardt ، یکی از اهل نظر قرن شانزدهم ، «هر قدر قدرت تازه تر به وجود آمده باشد ، کمتر ساکن و راکد تواند بود ، زیرا اولاً آنها که آن قدرت را خلق کرده اند به حرکت سریع معتاد گردیده اند ، ثانیاً قوایی را که آنها مغلوب ساخته اند تنها توسط اعمال مزید زور و تشدد امکان پذیر بوده است .»

شاه اسماعیل با چنین مقدماتی يك حکومت شسته و رفته را تحویل **شاه طهماسب داد** و در ۹۳۰ هـ ، در عین جوانی (۲۸ سالگی) در گذشت در حالیکه مردم در مرگ او :

« شاه و شاه و شاه ، می گفتند ، روز رفتنش ما هم این گفتار را تاریخ مرگش ساختیم ۳ شاه طهماسب با وجود قدرت و سلطنت طولانی نتوانست زمینه **بهره برداری از ثبات اقتصادی** مهمی برای رفاه مردم بریزد ، اما دوران حکومت طولانی او طبقه قزلباشان را بیش از پیش بر مردم مسلط ساخت و درآمد کلی مملکت به این طبقه منتقل شد .

شاه اسماعیل اول با فداکاری قزلباشانی روی کار آمده بود که همه جا تا پای جان با او بودند (از نمونه سربازان فداکار **گوروش** که در جنگ حتی اسب خود را بشاه می بخشیدند یا فدائیان **یعقوب لیث** که در اطاعت تا بدان حد بودند که هنگام فرمان حمله ، دسته علف را از دهان اسب می کشیدند و زره بدون پیراهن می پوشیدند) شاه اسماعیل نیز وقتی بر شیروان شاهان مسلط شد به سپاهیان خود گفت ، چون مردم شیروان دشمن خاندان رسالت اند ، اموال آنها نجس است ، باید تمامی اموال آنها را که به غارت گرفته اید در آب رودخانه اندازید ، تمام لشکریان اطاعت فرمایش مرشد کامل خود را کرده تمامت اموال را در آب انداختند حتی

۱- لب التواریخ ، ص ۲۴۶ ۲- لب التواریخ ص ۲۴۶ ۳- شاه و شاه و شاه

شتر ، واسب و استر را ۱.

البته شاه اسماعیل نیز به این سربازان رسیدگی میکرد ، او خیال اندوختن مال نداشت و در همت چنان بود که هر چه از خراج بلاد به حضرتش آوردندی در همان محل بخشیدی و دیناری به خزینه هزینه نکردی ، نه خرج يك روزه اندوختی و نه جامه یکماهه دوختی ، بارها بارهای زرینی خواهش به خانه محتاجان فرستادی ، ۲

اما شاه طهماسب که بر اریکه قدرت به سادگی تکیه زده بود ، با خیال راحت ، برجاده قدرتی که قزلباشها قبل از او تهیه کرده بود ارباب حکومت خود را میراند ، البته سران قزلباش درین مدت طولانی حکومت او ، بر مبنای حقی که برای خود در مورد ابقای سلطنت او نائل بودند ، هر چه توانستند ثروت اندوختند و اگر چند بار هم به گرجستان حمله بردند ، در واقع هدف مهم آنان آوردن اسیران زیبا روی بود چنانکه در حمله چهارم و زیاد از سی هزار اسیر از برنا و پیر و اما و عبید و سوان و صبیان در اردوی کیهان پوی شهریار ایران در تصرف غازیان و دلیران بود و آنچه از زنان و دختران و پسران عظام و اعیان بودند به طریق پنج يك مخصوص پادشاه ایران گردید. ۳ عجب است که وجه شباهتی بین شاه طهماسب و فتحعلیشاه مرحوم درین بابت هم میتوان یافت.

طبقه جدیدی که از قزلباشان و وابستگان آنان در مملکت پدید آمده **قدرت قزلباش** بود تامل اقتصادی را بهم زد ، مملکت ایران به مملکت قزلباش معروف گردید و این قزلباشان که بیشتر ترکان و یاوران شاه اسماعیل بودند ، در اکناف ایران بر امور مسلط شدند و مقامات و پستها و املاک و اموال با آنان منتقل شد .

در تاریخ سیستان می خوانیم ، شهری که مردم آن از ملک خود «نان راتبه» داشتند ، چگونه بدست قزلباش دچار وحشت و اضطراب شد. درین ناحیه «اعلی سه نان و اوسط دونان و تایک نان هر کس وظیفه داشت ، اگر تا پنج سال کسی به جائی رود ، هنگام آمدن ، آرد و روغن پنجساله را بر آورد کرده میدادند و این قاعده همیشه مستمر بود ، کفن اموات از اعلی و ادنی از سرکار خاصه مقرر بوده و خرج عروسی و ماتم اهل سیستان از سرکار خاصه داده میشد. ۴ این دوران طلائی و مدینه فاضله مربوط به زمان حکومت سلطان محمود بن ملک یحیی سیستانی است ، که سه سال قبل از آمدن شاه اسمعیل به خراسان او را در خواب دیده بود ، ولی وقتی به امیر شاه اسمعیل قزلباشان به سیستان راه یافتند ، این مردی که «چهارده هزار خروار تخم سرکار خاصه او بود و همگی بمصرف عمارت منازل و بقاع صرف شدی» ۵ مجبور شد از سیستان مهاجرت کند و املاک و اموال را به احمد سلطان قزلباش بسپارد ، او هنگام مهاجرت پیغام داد «سیستان را صد هزار سوار از تصرف من بیرون نمیکرد ، من بواسطه تغیر مزاج مبارک شاهی دست برداشتم ، شما وکیل کل خود باشید که ما از سر ملک مورثی جهت رضای پیر و مرشد گذشتیم ، میر پیر قلی بیک تر کمان دختر حاکم را هم گرفت و ملک یحیی به ماهان مهاجرت کرد و احمد سلطان «مستقلا به حکومت سیستان اشتغال نمود ، جمیع ملوک را طلب کرده ، املاک ایشان را

۱ - فارسنامه ناصری ص ۹۰ ۲ - روضة الصفا ص ۴۲ ۳ - روضة الصفا ص ۱۰۲ ۴ - احیاء الملوك ص ۱۳۸ ۵ - همان کتاب ص ۱۲۵

آباد ساخته! مفروغ القلم به گماشتگان گذاشت! و بلائی به سر سیستانیان آورد که شاه طهماسب خودش شرمنده شده بود «مکر را اظهار آزر دگی میکردند که ملک سلطان محمود نظر کرده شاه بابام (شاه اسمعیل) بود، در حق او حیف شد.»^۱ تنها قزلباشان سیستان «قریب به سه هزار خانوار در شهر بودند و سواى اهالی حوض دار و سرابان و آبخوران و اصل شهر، کسی با قزلباشان رفت و آمد نمیکرد»^۲

تنها کافی است در همین سیستان اشاره کنیم که این تسلط امرای قزلباش چه نتایجی داشت: املاک مردم بصرف آنان درآمد، آشفتهگی در شهر راه یافت و او باش مسلط شدند چنانکه «کار بجائی رسید که هر ده نفر و بیست نفر از گرگان و شبگردان سیستان مثل مؤمن مروارید و حسن کوهی و فوجی دیگر از زرهی و سیستانی به شهر آمدند و هر کس را میخواستند تاراج میکردند و می رفتند ... هر صبح نفیر ناله و افغان از خانه ای بلند می شد و هر شام غیارت تر و شبگردان از کوچه به کره ائیر میرسید»^۳ این وضع تقریباً در بیشتر شهرهای ایران تکرار می شد. ثروت به طبقه ای تازه که قزلباشان و بستگان آنان بودند منتقل میگردد.

بدتهای تازه در مالیات اراضی و ضبط املاک مردم، ثروت را باین طبقه مقتدر منتقل ساخت. یک رساله خطی بقلم یک نفر کرمانی در کتابخانه آستانه حضرت رضا (این رساله در علم سیاق است) گفتگوازین میکند که رعایای کرمان از مالیات ارضی جدید بترسیدند آمده اند و بعد از شکایتهای متواتر بالاخره شاه طهماسب موافقت میکند که مالیات بر اساس قدیم گرفته شود.^۴

انحصار و امتیاز بیشتر حرفه ها بدست وابستگان دولت و سلطنت اقتاد و انحصار تجاری عرصه را بر مردم تنگ کرد: یک فرمان شاه طهماسب در اواخر عمرش (۹۸۱) میگوید «عمال صابون خانه نی ریز پیه و مواد اولیه صابون را به بهای کم میخریدند و صابون را به بهای گزاف می فروختند و قدغن میکردند که هیچ آفریده صابون نریزد و خرید و فروخت ننماید. اگر کسی به عمل می آورد او را مجرم دانسته جریمه از او میگرفتند»^۵ فقط سه سال قبل از مرگ شاه طهماسب بود که این انحصار را لغو و وثواب آن را بحضرات عالیات مقدسات مطهرات چهارده معصوم هدیه کرد. «میلیتاریسم و قدرت سپاه درین زمان از حد گذشت و تعداد افراد سپاهی موظف به ۱۱۴ هزار رسید، مرگ شاه طهماسب در ۹۸۴ و اختلاف میان فرزندانش حیدر میرزا و اسماعیل دوم و محمد خدا بنده اوضاع را تا حدودی آشفته ساخت، ولی باید بگوئیم که اصولاً در اواخر عصر شاه طهماسب، در اکناف کشور، نطفه اغتشاشاتی بسته میشد. این اغتشاشات، در ظاهر تحت عنوان یک فرقه مذهبی که **نقطوی** نامید شده اند و در باطن برای مقابله با تسلط ترکان و امرای قزلباش و ضمناً یک تازی های روحانیون صوفیه پیش می آمد. قزلباشان در همان زمان حکومت شاه طهماسب توانستند سی چهل تن از سران این فکر را بقتل برسانند.^۶ ولی مرگ شاه طهماسب و آشفتهگی اوضاع، بیشتر ازین برای آنان امکان سخت گیری به این فرقه را نداد.

۱ - احیاء الملوك ص ۱۶۰ ۲ - احیاء الملوك ص ۱۹۸ و ۱۹۹ ۳ - مجله دانشکده ادبیات سال ۱۳، رساله در علم سیاق ۴ - فرهنگ ایران زمین ج ۱۱۲ ص ۳۱۹ ۵ - وحتى «علمای، نکته یاب خسرو و نام قزوینی پیشوای این طریقه را چون اطوار او را منافی طور درونی دیدند او را از جلوس مسجد منع کردند. شاه طهماسب او را محاکمه کرد ولی اوا بخشید.»^۷ روضه الصفا ص ۲۸